



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و بیست و دوم





خانم دیبا از کرج



به نام خدا 🙏

درود بر مولانای جان و سپاس از جناب شهبازی که این خرد بزرگ مولانا را به رایگان به خانه‌های ما بخشیده است. در این قصه از دفتر پنجم مولانا به ما می‌گوید: که ما چقدر با من‌ذهنی کثیف کاری می‌کنیم و بی حد و اندازه درد ایجاد می‌کنیم و خداوند ستار، عیب‌های ما را می‌پوشاند و می‌شوید. اقلام من‌ذهنی که نیروهای باز دارنده ما هستند ما را از شناخت اصل خویش که عدم است باز می‌دارند. این اقلام من‌ذهنی عبارتند از: عیب بینی، مقایسه کردن خود با دیگران، اتفاق لحظه را نپذیرفتن و قضاوت کردن، ایجاد واکنش و درد و مسئله و دشمن، و مانع سازی و یا داشتن پندار کمال و خود را برتر از دیگران شمردن و یا مقاومت و شکایت و ناسپاسی، و زیاده خواهی و سیری ناپذیری‌ها، و حرص و حسادت و بسیار موارد دیگر، که ما باید این اقلام را که باعث کثیفی روح و جان ما شده‌اند شناسایی کنیم، و با شستشو دهنده‌های شکر و صبر و پرهیز از همانیدگی‌ها، زندگیمان را از تعفن و آلودگی نجات دهیم. خداوند مرتباً کثیفی‌ها و خرابکاری‌های ما را که با من‌ذهنی ایجاد کرده‌ایم می‌شوید.

در این قصه خردمندانه مولانا به ما پیغام می‌دهد که ایمان به یک مشت حرف و الفاظ و بیان و دانش من‌ذهنی نیست، بلکه باید درد هُشیارانهِ کشید تا خود را از بند همانیدگی‌ها آزاد کرد و دل‌مان را از حرص و نیازها و شهوت‌های من‌ذهنی که همیشه می‌خواهد و سیر نمی‌شود، پاک کرد.

کافران مهمان پیغمبر شدند  
وقت شام ایشان به مسجد آمدند

که آمدیم ای شاه ما اینجا قُتق  
ای تو مهماندار سکان افق  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴ تا ۶۵

کافران به مهمانی پیامبر (ص) آمدند، شاه که خداست و میزبان کلّ عالم هستی است از کافران به معنی کسانی که نور درونشان را به واسطهٔ همانیده شدن پوشانده‌اند، پذیرایی می‌کند.

گفت ای یاران من قسمت کنید  
 که شما پر از من و خوی من اید  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷

مهمانان زیادی به خانه پیغمبر آمده بودند، پیغمبر به یارانش گفت: مهمانان را میان خود تقسیم کنید و خدا هم این مسئولیت پخش هشیاری را به یارانی که به او زنده شده اند و تا حدودی خوی الهی دارند می‌دهد که به انسان‌ها کمک کنند و یاری برسانند.

آب روح شاه اگر شیرین بود  
 جمله جوها پر ز آب خوش شود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۲

هر انسانی اگر روی خودش کار کند آب حیات که شیرین و گواراست را در جوی تنش خواهد داشت و اگر شاه فردی صالح و درستکار باشد، گسان و نزدیکان او هم صالح و درستکار می‌شوند.

هر یکی یاری یکی مهمان گزید  
در میان، یک زفت بود و بی ندید  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۴

هر یک از یاران پیغمبر مهمانی را برگزید تا از او پذیرایی کند و در میان این مهمانان شخصی بود درشت هیکل  
که مثل آن نبود.

جسم ضخمی داشت کس او را نبرد  
ماند در مسجد چو اندر جام درد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۵

آن شخصی که جسم تنومندی داشت کسی او را به خانه‌اش نبرد و در نتیجه در مسجد ماند ، مثل دُردی که در  
ته جام می‌ماند.

مصطفی بردش چو واماند از همه  
هفت بز بد شیرده اندر رَمه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶

چون این شخص را کسی به خانه‌اش نبرد پیغمبر او را به خانه برد تا در خانه‌اش که هفت بز شیرده داشت از او پذیرایی کند، هفت بز شیرده نماد نعمت‌های بسیاری است که خدا به ما داده است تا ما سپاسگزار باشیم.

معدۀ طبلی خوار همچون طبل کرد  
قسم هژده آدمی تنها بخورد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۰

این شخص شکمی مثل طبل داشت که به اندازه هجده نفر می خورد.



جمله اهل بیت خشم آلو شدند  
 که همه در شیر بز طامع بدند  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹

همه اهل خانه از پر خوری این مهمان خشمگین شدند زیرا همه آنها میل داشتند که از شیر بز بخورند، در واقع همه اهل خانه یعنی همه انسان‌ها برای خوردن مایل و حریص هستند.

وقت خفتن رفت و در حجره نشست  
 پس کنیزک از غضب در را بست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۱

آن مهمان حریص بعد از خوردن زیاد برای خواب به اتاق رفت و کنیزک از عصبانیت در را به روی او بست.

گبر را در نیم شب یا صبحدم  
چون تقاضا آمد و درد شکم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳

نزدیکی‌های صبح مهمان دچار دل درد شد و چون در را بسته بودند همه جا را کثیف کرد، در این تمثیل هر یک از ما باید ببینیم چگونه در ذهن را به روی خود می‌بندیم و فضا را باز نمی‌کنیم و بر اثر زیاده خواهی و زیاده خواری من‌ذهنی کثیف کاری می‌کنیم؟

گشت بیدار و بدید آن جامه خواب  
پُر حَدَثِ دیوانه شد از اضطراب  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۰

وقتی مهمان بیدار شد و لحاف و تشک را غرق کثافت دید از شدت ناراحتی نزدیک بود دیوانه شود، ما هم وقتی به خواب ذهن می‌رویم با ترس، خشم، کینه و قضاوت چنان کثیف کاری می‌کنیم که وقتی بیدار می‌شویم از شدت پشیمانی و اضطراب دیوانه می‌شویم.

در گشاد و گشت پنهان مصطفی  
تا نگردد شرمسار آن مبتلا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۸

پیغمبر در را باز کرد و با دیدن این صحنه خودش را پنهان کرد که آن شخص شرمنده نشود، خدا هم ما را بسیار بخشیده است و کثیف کاری‌های ما را پنهان کرده است تا ما که مبتلا و گرفتار من‌ذهنی هستیم شرمنده نشویم.

یا نهان شد در پس چیزی و یا  
از وی اش پوشید دامن خدا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۰

هر انسانی که خوی خدا را دارد ستار است و عیب‌ها را می‌پوشاند و بر ملا نمی‌کند، همه ما پُر از عیب هستیم و اگر عیب کسی را بپوشانیم در دامن خدا و پناه عدم قرار می‌گیریم و عیب‌های خودمان پوشیده می‌شود و به خدا نزدیک می‌شویم.

تا نبیند خصم را پهلوی خویش  
قدرت یزدان از آن بیش است بیش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۲

ما عیب‌ها را می‌پوشانیم تا هیچ من‌ذهنی و یا دشمنی را قرین خود نکنیم و با هیچ فکر و باور و دردی همانیده نشویم زیرا که قدرت الهی بیشتر و بالاتر از این‌هاست.

او به جدّ می‌شست آن احداث را  
 خاص ز امر حق نه تقلید و ریا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۶

پیغمبر مشغول شستن کثیفی‌ها و مدفوع آن شخص بود و این کار را فقط برای خدا می‌کرد نه برای خودنمایی، و این پیغامی برای ماست که اگر کار خوبی می‌کنیم برای خودمان می‌کنیم و فضای درون خودمان را شستشو می‌دهیم و باز می‌کنیم، ولی اگر با من‌ذهنی خدمت کنیم به دنبال آفرین و تایید دیگران در توقع و گدایی می‌مانیم.

که دلش می‌گفت کین را تو بشو  
 که در اینجا هست حکمت تو به تو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۷

پیغمبر به حرف دلش گوش می کرد که می گفت: این کثیفی ها را تو بشور که در این کار حکمتی بزرگ نهفته است که تو به تو است یعنی هر چقدر ما درد هُشیارانہ را با فضاگشایی و صبر و شکر به فرمان الهی انجام دهیم لایه لایه درون خودمان را می شوئیم.

کافرک را هیکلی بُد یادگار  
یاوه دید آن را و گشت او بی قرار

گفت آن حجره که شب جا داشتیم  
هیکل آنجا بی خبر بگذاشتم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۸ تا ۱۱۹

هیکل به معنی بت و یا گردن‌بند این کافر است، آن کافر که بعد از کثیف کردن فرار کرده بود گردن‌بندی داشت که مثل بت برایش ارزشمند بود و چون دید آن را گم کرده است بی‌قرار شد و گفت: ای وای که من آن را در آن اتاق جا گذاشتم. مولانا اشاره می‌کند که ما با من‌ذهنی کثیف کاری می‌کنیم، بی‌قرار می‌شویم و باز در ذهن به دنبال بت‌های دیگری می‌رویم.

گرچه شرمین بود شرمش حرص برد  
 حرص از درهاست نه چیز است خرد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۰

آن شخص از کارش شرمنده بود اما حرص پیدا کردن گردن‌بندش خجالتش را از بین برد، زیرا حرص ازدهاست و چنان قوی است که حتی انسانهای خجالتی را به کارهای گستاخانه‌ای وادار می‌کند.

از پی هیکل شتاب اندر دوید  
در وثاق مصطفی و آن را بدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱

برای پیدا کردن گردنبد با عجله به اتاق پیغمبر وارد شد و آن صحنه بد را دید.

که آن یدالله آن حدث را هم به خود  
خوش همی شوید که دورش چشم بد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲

دید که پیغمبر با دستان خودش و با خوشرویی دارد کثیفی‌های او را می‌شوید و انگار دستان خداوند بود که این کار را انجام می‌داد، پس چشم بد من‌ذهنی دور باشد از پیغمبر و یا انسان‌های صالح و نیکوکار.



هیکلش از یاد رفت و شد پدید  
اندرو شوری گریبان را درید

می زد او دو دست را بر رو و سر  
کله را می کوفت بر دیوار و در

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳ تا ۱۲۴

بت خود را و یا گردنبندهش را فراموش کرد و حال عجیبی در او پدید آمد که لباس‌ها و گریبان‌ش را پاره پاره می‌کرد و دو دستی به سر و صورتش می‌زد و سرش را به دیوار می‌کوبید.

آنچنانکه خون ز بینی و سرش  
شد روان و رحم کرد آن مهترش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۵

به طوری که خون از دماغ و سرش جاری شد و دل پیغمبر به حال او سوخت.

می زد او بر سر که ای بی عقل سر  
می زد او بر سینه که ای بی نور و بر  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۷

آن کافر به سرش می کوبید و می گفت: ای سر بی عقل و به سینه اش می زد و می گفت: ای سینه بی نور و بی ایمان.

سجده می کرد او که ای کل زمین  
شرمسار است از تو این جزو مهین  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۸

او در مقابل پیغمبر به سجده افتاد و در مقابل کل زمین و عظمت الهی شرمساری خود را بلند بلند طوری که همه مردم بشنوند اعلام کرد و شروع به عذر خواهی کرد.

تو که کلی خاضع امر ویی  
من که جزوم ظالم و زشت و غوی  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۹

گفت: ای بزرگوار تو که به مثابه کل هستی در برابر فرمان خدا آنقدر فروتنی و تواضع داری، ولی من که جزوم، ظالم و زشت و گمراهم. در اینجا اشاره به منِ ذهنی ظالم و زشت و گمراه دارد در مقابل اصل انسان که عدم است و می تواند بی نهایت فضاگشایی کند.

هر زمان می کرد رو بر آسمان  
که ندارم روی این قبله جهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۱

آن کافر که نماد من‌ذهنی است بعد از این همه شرمساری دید که به جز گشودن آسمان درون و خدا را خواستن راهی نیست گفت: دیگر من روی به قبله‌های این جهانی نمی‌کنم و هر لحظه برای عذر خواهی روی به آسمان می‌کرد و زاری می‌کرد.

چون ز حد بیرون بلرزید و تپید  
مصطفی‌اش در کنار خود کشید  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲

وقتی ما برای زنده شدن به خدا بی‌نهایت بلرزیم و زاری و نیاز کنیم، مصطفی که به معنی برگزیده است ما را بر می‌گزیند و زندگی یا خدا ما را در آغوش خود می‌کشد.

ساکنش کرد و بسی بنواختش  
دیده‌اش بگشاد و داد آشناختش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳

و خدا قدم به مرکز کافر گذاشت و به او آرامش و سکون بخشید و او را مورد نوازش و محبت خود قرار داد و چشم دل او را باز کرد تا به او معرفت و آگاهی ببخشد.



حق قدم بر وی نهاد از لامکان  
آنکه او ساکن شود از کن فکان  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گنج حضور 🙏  
دیبا از کرج



خانم سمانه از تهران



با سلام  

موضوع : «از گزند مترس»

از زمان کودکی ترس‌های زیادی در ما ذخیره شده است که برخی از آنها را می‌شناسیم و از برخی دیگر بی‌اطلاعیم. در ابتدا که شروع به یادگیری دانش معنوی توسط ابیات جناب مولانا و آموزه‌های گنج حضور می‌کنیم و سعی در به کارگیری فضاگشایی در عمل داریم، مقداری سرمایه حضور در ما ایجاد می‌شود، کم کم ترس‌هایمان را شناسایی می‌کنیم و متوجه می‌شویم به خاطر ترس در چه زمینه‌هایی از زندگیمان اشتباه کرده‌ایم.

-مثل ترس از تنها ماندن ما را به سمت روابطی بر اساس من‌ذهنی کشانده است.  
-ترس از فقر و کم شدن پولمان ما را به سمت انجام کارهایی نادرست و غیر انسانی مثل دروغ گفتن برده است.

-ترس از دست دادن مقام و جایگاه شغلی مان موجب شده تا از دیگران بدگویی کنیم و اجازه‌ی پیشرفت به آنها ندهیم تا مبادا جای ما را بگیرند.

ترس از قضاوت دیگران، مانع بیان کردن خودمان به عنوان امتداد زندگی و ابراز احساسات درونیمان شده است.

ترس از دست دادن دیگران باعث شده تا آنها را کنترل کنیم. زمانی که این ترس ها را در خودمان شناسایی می کنیم و تصمیم می گیریم تا آنها را از مرکزمان بیرون کنیم، تهدیدهای من ذهنی شروع می شود که اگر هم هویت شدگی ها و دردها را از دست بدهی، بیچاره می شوی و چیز دیگری نداری تا به آن بچسبی و زیر پایت خالی خواهد شد.

چون تو عزم دین کنی با اجتهاد  
دیو بانگت برزند اندر نهاد

که مرو زان سو بیندیش ای غوی  
که اسیر رنج و درویشی شوی  
-مثنوی معنوی- دفتر سوم- ابیات ۴۳۲۶ و ۴۳۲۷



در اینجا است که فضاگشایی و ناظر ذهن بودن همچون سلاحی در دفع این تهدیدها عمل می‌کنند. اگر این ترس‌ها را نبینیم و از درد هشیارانه برای رهایی از آن فرار کنیم، ما را به سمت کمک گرفتن از چیزهای بیرونی برای تسکین یافتنش می‌کشاند مثل فال گرفتن، اسپند دود کردن برای دفع چشم بد، طلب دعا کردن از انسان‌های دیگر، رفتن به مکان‌های مقدس، دعا کردن در زمان‌هایی خاص چرا که از دید ذهن، انسان در این زمان‌ها به خدا نزدیک تر است. وقتی به خودمان می‌آییم، متوجه می‌شویم مدت‌های زیادی است که در این خرافات گیر افتاده‌ایم و ترس‌مان هنوز بر جای خودش باقی است.

من سپند از چشم بد کردم پدید  
بر سپندم نیز چشم بد رسید

دافع هر چشم بد از پیش و پس  
چشم‌های پر خمار تست و بس

-مثنوی معنوی - دفتر ششم - ابیات ۲۸۰۴ و ۲۸۰۵

پس راهکار عملی برای رهایی از تمامِ همانیدگی‌ها و دردها از جمله ترس: شناسایی، باز کردن فضای درون، صبر و دردِ هشیارانه است که در نهایت انرژی زندگی به تله افتاده آزاد می‌شود. انسانی که با فضا گشایی از این مرحله گذر می‌کند، منِ ذهنی بزرگ، انسان‌ها را برای گمراه کردن و مانع شدنِ او برای زنده شدن به زندگی به سمتش می‌فرستد.

دیو چون عاجز شود در افتتان  
استعانت جوید او زین انسیان

که شما یارید با ما، یاری  
جانب ما یید جانب داری  
- \*افتتان : گمراه کردن

- مثنوی معنوی - دفتر پنجم - ابیات ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲

در این مرحله ممکن است از من های ذهنی جمع بترسیم که قصد دارند ما را زیر سلطه خودشان در بیاورند و این حس را به ما القا کنند که اگر کاری که مطابق با خواست آنهاست انجام نشود، وضعیت های بیرونی ما به خطر می افتد.

مثلاً من ذهنی جمع چون نیازمند گرفتن تایید و توجه دیگران است به ما می گوید اگر من ذهنی آنها را تایید نکنیم، دوستی شان را با ما قطع می کنند.

یا در محیط کار می بینیم که افراد با مسئله داشتن و مانع دیدن هم هویت هستند و به ما می گویند یا شما هم مثل بقیه مسئله می بینید و از مشکلات حرف می زنید نه راه حل ها، یا این که باید استعفا بدهید.

و یا من ذهنی جمع می خواهد یک ترس عمومی ایجاد کند و از عباراتی چون جن، ارواح خبیثه که در تعیین سرنوشت و زندگی افراد تأثیر گذار است، استفاده می کند.

این ها چالش هایی است که سر راه ما قرار می گیرد، اما برای این نمی آیند تا حرکت ما به سمت فضای یکتایی را متوقف کنند بلکه اگر فضا را باز کنیم یک آگاهی و بینش جدید دارند تا ما را از خواب ذهن بیدار کنند. من ذهنی مخالف فضای گشوده شده و حضور است. با ایجاد ترس می خواهد مانع به حضور رسیدن انسان ها شود.

بر کدامین یوسف از چشمِ بدان غوغا نبود  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۴۴

ولی ما این موضوع را درک کرده‌ایم که تنها یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت خداست و یک همانیدگی با چیزها و دردها هست که باید هشیارانۀ از مرکزمان بیرون برود، و ما به عنوان هشیاری حضور همراه با لطف و پناه خود زندگی این قدرت را داریم تا بر من ذهنی و مسائلی که می‌خواهد برای ما به وجود آورد غلبه کنیم.



چشمِ بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود  
چشمِ بد با حفظِ حق جز باطل و سودا نبود

هین مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن  
آن مه نادر که او در خانه جوزا نبود  
-مولوی - دیوان شمس - غزل ۷۴۴

پس تنها کار ما بودن و استقرار در این لحظه‌ی ازلی و ابدی است و خداوند تنها پناه ما در این لحظه است.

هر آنچ او بفرماید سَمَعنا و اطعنا گو  
ز هر چیزی که می ترسی مجیر است او مجیر است او

اگر کفر و گنه باشد و گر دیو سیه باشد  
چو زد بر آفتاب او یکی بدر منیر است او  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۶۵

با سپاس فراوان    
-سمانه از تهران



آقای اشکان از مازندران



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز

👉 با شیشهٔ حجت، پروندهٔ من ذهنی را ببندیم 👈

اینو بدونیم که من ذهنی برای خودش یک سری حجت‌هایی داره. برای مستقر شدنش در مرکز ما، دلایلی داره. دلیلش هم اینه که: «زندگی در مادیاته. خوشبختی در مادیاته. زندگی همین دردها، بدبختی‌ها و خوشی‌های مسموم فانیست. هرچی بیشتر بهتر». این‌ها دلایل من ذهنیست که از بدو ورود بشریت به عالم هستی تا به همین امروز، در حال فرمانروایی و تخریب است. حال دانش مولانا وجود دارد. به کمک اشعار مولانا می‌توانیم این رشتهٔ مخرب را برش بزنیم و با فضاگشایی به اصل خود زنده بشیم. حال چرا گاهی اوقات با وجود گوش دادن به اشعار مولانا و کارکردن روی خود، متوجه می‌شویم که هنوز خیلی از دردها و رنجش‌ها و افکار من ذهنی در مرکز ما مستقر هستند؟ واقعاً چرا؟

به نظرم برای این است که هنوز پروندهٔ همانیدگی‌ها را باز گذاشتیم، هنوز پروندهٔ آنها بسته نشده، هنوز اندکی از هُشیاری و دلِ ما پیش اوناست. هنوز ۱۰۰ درصد نمی‌خواهیم فضا باز کنیم. بیت زیر گویای این موضوع است:

مِنِ بَحْلِ كَرْدَمِ اِی جَان، كِه بِرِیْزِی خُونَم  
 وَرَنرِیْزِی تُو مَرَا مَظْلَمَه دَارِی، نِه بَحْلِ  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۵، بیت ۶  
 \*بحل: حلال کردن  
 \*مظلومه: ظلم و ستم، محاکمه

شاید بشه گفت یکی از حساس‌ترین و مهمترین و ارزشمندترین لحظات زندگی ما در هنگام پرهیز کردن از یک فکر همانیده است. نوع پرهیز کردن ما به نظرم خیلی می‌تونه در زنده‌شدن ما به زندگی نقش داشته باشه.



شَرَعُ بَهِرِ دَفْعِ شَرِّ رَائِي زَنْدِ  
 دِيوِ رَا دَرِ شَيْشَةُ حِجْتِ كَنْدِ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

طبق این بیت مهم، پرونده من ذهنی توسط شیشه حجت بسته میشه و تمام. اگر حجت زندگی رو در هنگام پرهیز به کار نبریم، حجت من ذهنی به استقرارش در مرکز ما ادامه میده. یعنی این جوهری نباشه که افکار همانیده را فقط پس بزنییم. با دلیل لا کنیم، افکار بالا می آیند و میگوین که زندگی در مادیاته. حالا ما هم باید در کمتر از صدم ثانیه، به کمک چندین بیت هندسی و کلیدی مولانا اونا را لا کنیم. هشیارانه لا کنیم. واقعاً آگاه باشیم از اینکه اون افکار دشمن ما هستند.

تجربه شخصی:

بارها برایم پیش آمده که فضاگشایی می کردم، و افکار همانیده را لا می کردم. یکی دو ماه همه چی خوب و آروم پیش می رفت، اما یهو با انتخاب خودم افکار همانیده را انتخاب می کردم. انگار که مثلاً دلم برایشان تنگ شده بود. خب این یعنی من صددرصد فضاگشایی نکرده بودم. درست و حسابی پرهیز نمی کردم. من داشتم با یه حالت تحمل کردن پیش می رفتم. صبر و تسلیم با تحمل کردن فرق دارند. من در هنگام پرهیز، حجت دقیق زندگی رو نمی آوردم. من موقع پرهیز، این جوری پرهیز می کردم: افکار همانیده بالا می آمدند و می گفتند زندگی در مادیاته. من می گفتم: «حالا هر چی هستین، دیگه نباید باشین.» این پرهیز کردنی که من می کردم به نظرم قوی نبود. حالا هرچی هستین یعنی چی؟ اونا دشمن جان بودند. «نبايد باشين» گفتن که کافی نیست.


این جوری پرونده من ذهنی باز میمونه. و بالاخره یک روزی دوباره ما را گیج می کنه. اما الآن سعی می کنم با تکرار ابیات هندسی، خودم رو مجهز کنم به حجت زندگی. در کمتر از صدم ثانیه چندین بیت مهم مولانا رو به کمک می طلبم تا از هر زاویه، چپ و راست و بالا و پایین، این فکر همانیده رو منسوخ اعلام کنند، و مهر بطالت رویش بزنند تا به کلی پرونده اش بسته گردد و با بالاترین سطح هشیاری لا شود.

با تشکر  
اشکان، مازندران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**